

به بهانه مقاله علی ناظر: بحران انقلابی، فروپاشی یا سرنگونی؟

## از بهمن تا بهمن، از شورتا شعور، از خودانگیختگی تا سازمانیافتگی

۲۴ سال پیش درچنین روزی، خمینی به ایران آورده می شود. رژیم سلطنتی در آستانه فروپاشی است. "خلاء قدرت" توسط ارتجاع و استعمار حامی آن پر می گردد. توده بی شکل میلیونی حاضر در صحنه، لبریز از نفرتی مقدس نسبت به آنچه که نمی خواهد، ناآگاه به آنچه که می خواهد، سرشار از امید و اعتماد به آنکه خیال می کند می شناسد! از جهنم شاه به قربانگاه شیخ گذر می کند. غیبت یک بدیل انقلابی در شرایط فروپاشی رژیم ستمشاهی، معادله قدرت را بسود یک "نابهنگامی تاریخی" برهم می زند. زر و زورشاه به تزویر شیخ آراسته می گردد.

بهمن اما دو چهره دارد. چهره سرخ ۱۹ بهمن، رودر روی چهره سیاه ۱۲ بهمن. چهره سرخ دوحامسه، پس و پیش ۱۲ بهمن ۵۷. ۱۹ بهمن ۱۳۴۹، با حماسه سیاهکل بنیان جنبش فدایی گذاشته می شود. ارزش سیاهکل فراتر از گشودن راهی نوین در مقابل انسداد سیاسی موجود در جامعه، در کشیدن یک مرز تاریخی با جریان رفرمیسم تحت عنوان مارکسیسم - لنینیسم و زدودن لکه ننگ خیانت و زبونی حزب توده از چهره آن می باشد. از سوی دیگر سیاهکل یک آموزه استراتژیک با ارزشی را نیز در خود نهفته داشت و آن ضرورت بازنگری به استراتژی اشتباه مورد قبول آنزمان چریکهای فدایی یعنی خط "محاصره شهر از طریق روستا" بود. واقعیت آن بود که رژیم شاه بدنبال فرم ارضی موسوم به انقلاب سفید! در ۶ بهمن ۱۳۴۱ که در بطن خود یک "اقدام ضد انگیزه ای" در جهت کور کردن زمینه های شورشهای دهقانی بود، سازماندهی قیام در روستا را عملاً امکان ناپذیر کرده بود. همکاری روستاییان ناآگاه با دستگاه سرکوب شاه در جهت معرفی و دستگیری انقلابیون چریک، به اندازه کافی گویای این چرخش اجتماعی بود. بهمن دلیل نیز مجاهدین خلق با اشراف به واقعیت بالا، بدرستی استراتژی "مبارزه مسلحانه چریک شهری" را برگزیده بودند.

۱۹ بهمن ۱۳۶۰، فراز دیگری است بر بلندای تاریخ ایران! ارائه درک نوینی است از "رهبری" در مبارزه، اعاده حیثیتی است از سیاست معمول و پیوند دوباره آن با شرافت و صداقت، یعنی همان مفاهیم ناآشنا و بلااستفاده دنیای سیاست متکی بر تعادل قوای موجود! تقابل خونین دوجبهه است در تمامی ابعاد تاریخی، سیاسی و ایدئولوژیکی آن. در آن سو تا چشم کار می کند، زحمت است و جنایت است و پلیدی! در این سو اما، مقاومتی است بهر قیمت، نبرد تمام عیاری است با یک پیام، پیام تسلیم ناپذیری نسلی که اراده آزادی کرده است، پرداختی است از بالا با ستارگان شبکوبی چون "اشرف و موسی". ۱۹ بهمن ۶۰، به مانند ۱۹ بهمن ۴۹، یک آموزه استراتژیک دیگری را نیز به همراه داشت. شکست عملی استراتژی "مبارزه مسلحانه گسترده و سراسری" و ضرورت تغییر خط. به این مقوله در جای خود خواهیم پرداخت.

در همین روزها با یک فاصله زمانی نه چندان طولانی، مردم ایران شاهد تابلو دیگری نیز هستند. تابلو ابراز ندامت تلویزیونی یک آخوند مسلمان و دوآخوند مارکسیست! درخیمان رژیم، آیت الله شریعتمداری مرجع تقلید را از سویی و نورالدین کیانوری و حسین روحانی را از سوی دیگر به غلط کرم گویی و اعتراف به جاسوسی و توطئه علیه رژیم و او می دارند. طنز تاریخ را ببین چگونه رهبری کارسابق! که به هنگام شراکتش در کودتای درونی مجاهدین مدعی "گذار از ایدئالیزم اسلام به علم مارکسیسم" شده بود، دوباره به آغوش اسلام راستین! بازمی گردد و امکانات غصب شده از مجاهدین را دو دستی تقدیم امامش کرده و به شغل شریف! شکنجه و بازجویی از فرزندان خلق از جمله زندانیان مقاوم پیکار می پردازد! طنز تاریخ را ببین که چگونه توده ای خط امامی وفاداری که تا مرفق دست در خون شهیدان خلق کرده و در لودادن انقلابیون و پایکوبی بر فراز پیکرهای آنان هیچ مرزی بجای نگذاشته، به بازی در "نمایشنامه اقراریر" واداشته می شود!

## از آن بهمن تا این بهمن

از آن زمان تا کنون صحنه سیاسی ایران و آرایش نیروهای خارج حاکمیت تفاوت کیفی چندانی نکرده است. "جبهه متحد ارتجاع" دیروز، در غالب "جبهه نامتحد دوخرداد" امروز، همچنان هراسان از انقلاب و همدست ارتجاع و استعمار، به حیات خفیف و خائنانه خود ادامه می دهد. با این تفاوت مهم که اتفاق خانوادگی جریان "توده - اکثریتی - خط امامی" برخلاف سابق، ادعای رذیلانه انقلابی گری را به کناری گذاشته و در همرنگی با زمانه پرچم رفرم را برافراشته است. اگرچه هرآنکس که با ماهیت این خانواده کمترین آشنایی داشته باشد، بخوبی می داند که ادعای اصلاح طلبی امروز اینان همانقدر وارد است که اتهام انقلابیگری به خود دیروزشان! عدم آگاهی نسبت به این واقعیت که اپوزیسیون رنگارنگ رژیم جمهوری اسلامی دارای دو تعلق متضاد خانوادگی است، تلاش مشترک در راستای حل معضل اتحاد نیروها را پیچیده می کند.

## بحران انقلابی، فروپاشی یا سرنگونی

علی ناظر پس از رد وجود "بحران انقلابی" در جامعه و ادعای وجود "بحران فروپاشی" می نویسد:

"تنها راه برون رفت از این تنگنا، مدیریت صحنه و کانالیزه کردن انرژی پتانسیل به انرژی فعال و متمرکز به وسیله جریانهای سرنگونی طلب است. جریانهای سرنگونی طلب با قبول این واقعیت که جامعه در بحران انقلابی بسر نمی برد!! ولی رژیم

در حال فروپاشی است ، می بایستی با حضور فعال در صحنه ، اعتراضات اجتماعی را در جهت تشدید بحران سازمان داده و آنرا به "بحران سرنگونی" نظام تبدیل کنند و باعث شوند که سرنگونی رژیم سازمانیافته و تحت کنترل نیروهای مردمی انجام گرفته و بازده آن اینبار به جیب مردم ریخته شود . ناگفته روشن است که این مهم تنها و تنها با اتحاد کلیه نیروهای سرنگونی طلب که برای استقرار آزادی و دموکراسی در یک جبهه وسیع گرد آمده اند ، امکانپذیر خواهد بود .

## بحران انقلابی ، فروپاشی یا سرنگونی ؟ "تاکیدات همه جا از من است"

وی بلافاصله پس از طرح این سؤال که "آیا چنین اتحادی امکان پذیر است ؟" با یک کاسه کردن جبهه همبستگی شورای ملی مقاومت و "منشور حزب کمونیست کارگری" و "میثاق با مردم رضاهلوی" با هم ، خود به این سؤال پاسخ منفی می دهد ! اینکه رضا پهلوی و میثاقش چه ربطی به اتحاد نیروهای سرنگونی طلب دارد را من نمی دانم ! الا اینکه آقای ناظر جریان ضد انقلابی و تا بن استخوان وابسته به همان "جهانخواران لگام گسیخته" مورد اشاره خود را نیز که بطور طبیعی خواهان "براندازی" ولایت فقیه می باشد ، جزو نیروهای سرنگونی طلب به حساب می آورد ! اگر اینطور نیست که خوب این مقایسه اشتباه است ، ولی اگر برداشت من درست باشد ، آنوقت ممکن است که در تفاوت دو مقوله "سرنگونی" و "براندازی" با یکدیگر هم نظر نباشیم .

## سرنگونی یا براندازی

سرنگونی را من تصاحب سازمانیافته و قهرآمیز قدرت سیاسی از پایین می فهمم که الزاما بایستی سمت و سوی ترقیخواهانه و رو به بالا داشته باشد . براندازی در مقابل تصرف قدرت سیاسی با اتکاء به نیروی نظامی صرف و از بالا می باشد که لاجرم سمت و سوی رو به بالا و ترقیخواهانه نمی تواند داشته باشد. این همان چیزی است که در افغانستان اتفاق افتاد و قرار است که در عراق هم اتفاق بیفتد ! تنها راه موجود در مقابل آلترناتیو سلطنت در ایران نیز جز این نمیتواند باشد و اینهمه بدون دخالت مستقیم نظامی آمریکا در هیچ کجا متصور نبوده و نیست .

**تفاوت میان براندازی و سرنگونی به همان اندازه تفاوت میان کودتا و انقلاب می باشد . انقلابیون کوبا رژیم باتیستا را سرنگون کردند . سالها است که سازمان سیا اما ، در اندیشه براندازی حکومت کوبا است .**

علی ناظر نظر مهدی سامع مبنی بر قراردادن جامعه در شرایط انقلابی را دقیقا درست نمی داند و مدعی است که "شرایط انقلابی در جامعه ای امکان پذیر است که شالوده های اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی آن مورد سؤال قرار گرفته و هدف مردم تغییر ریشه ای در کنش و واکنش های حاکم بر جامعه است ..... " و نتیجه می گیرد که این شالوده ها نه در جامعه مورد سؤال است و نه نیروهای سیاسی از "شورای ملی مقاومت" تا جریانهای راست سرنگونی طلب! خواهان تغییر ریشه ای در بافت اقتصادی و اجتماعی جامعه هستند . بعد هم "با یک نگاهی گذرا به شرایط موجود" حکم صادر می کند که "بحران حاضر نمی تواند یک بحران انقلابی باشد ، چرا که نه مردم از پتانسیل انقلابی ( بالفعل یا بالقوه ) بهره مندند و نه واژه انقلاب در دستور کار جریانهای سیاسی گنجانده شده است ."

برخلاف آقای ناظر ، من تلاش می کنم که با یک نگاه عمقی به فهم معادلات پیچیده انقلاب نائل گردم . تا آنجایی که من می دانم شرایط انقلابی به وضعیتی در جامعه اطلاق می شود که بنا به تعریف کلاسیک آن " نه پایینی ها می خواهند و نه بالایی ها می توانند . " یعنی نه حکومت توان حاکم شدن بر اوضاع را دارد و نه مردم حاضر به تحمل وضع موجود هستند . اینکه این وضعیت به یک انقلاب منتهی گردد برمی گردد به شرایط ذهنی جامعه ، یعنی جبهه ، حزب و یا سازمان رهبری کننده انقلاب . اینجاست که در رابطه با حضور فعال جریانات سیاسی در داخل کشور و ارتباط تنگاتنگ جریان رهبری کننده انقلاب با جنبشهای گوناگون اجتماعی دانشجویان ، کارگران ، معلمان و سازماندهی قیام از داخل و در صحنه ، با آقای ناظر اشتراک نظر داریم . کوتاه سخن همانگونه که در مقالات دیگر هم اشاره کرده ام ، وجود "وضعیت انقلابی" در جامعه لاجرم به انقلاب ختم نمی شود .

## پیوند جنبشهای اجتماعی ، تداوم آنها و تسلیح توده ها

انتظار به خیابان آمدن مردم و دست زدن به یک شورش خودبخودی گسترده علیه حاکمیت انتظاری است بیهوده که ریشه در عدم شناخت رژیم جمهوری اسلامی دارد . شورشهای مقطعی در تمامی سالیان گذشته با فواصل بلند و کوتاه ، بی هیچ نتیجه ای صورت گرفته است. رژیم در همه جا بسادگی توده های بی سلاح را سرکوب کرده و می کند . این انتظار بیجا از مردم عادی و ندیدن علت واقعی نبودن یک قیام خودانگیخته شبیه دوران پایانی رژیم شاه ، بعضا روشنفکران رادیکال ولی جدای از توده را بدامن تحلیلهای سراپا متناقضی همچون قائل شدن ویژگی ظلم پذیری برای مردم ایران و مسخ توده ها ! می کشاند .

به اعتقاد من حل معادله چند مجهولی انقلاب در راه ، اساسا در گرو حضور رزمنده نیروهای سرنگونی طلب در داخل کشور و مشارکت فعال در هدایت اعتراضات توده ای و تعیین شعارهای جنبش ، برقرار کردن پیوند میان جنبش های مختلف اجتماعی و از همه مهمتر تداوم بخشیدن به آنها و نهایتا ارتقاء اعتراضات بهم پیوسته از طریق ورود عنصر مسلحانه و تسلیح توده ها می باشد. با این تفاوت که بدلیل بافت ملوک الطوائفی رژیم و کثرت کانون های مسلح رنگارنگ در سرتاسر ایران ، وجود یک قدرت نظامی متشکل و منضبط به منظور شکستن تعادل میان مردم و حاکمیت و قلع و قمع کانون های مسلح ارتجاع و جلوگیری از یک جنگ داخلی محتمل ، از اهمیت تعیین کننده ای برخوردار می باشد . این قدرت نظامی تعیین کننده در شرایط کنونی چیزی بجز "ارتش آزادیبخش ملی ایران" نیست .

## ارتباط میان سرنگونی رژیم با اتحاد نیروها

علی ناظر حضور فعال نیروهای سرنگونی طلب در صحنه و "تحت کنترل در آوردن نیروهای مردمی" را "تنها و تنها با اتحاد کلیه نیروهای سرنگونی طلب گرد آمده در یک جبهه وسیع" امکان پذیر می داند ضمن اینکه خود نیز به احتمال چنین اتحادی خوش بین نیست. در مقوله اتحاد نیروها، شاید من آخرین کسی باشم که به ضرورت آن کم بها بدهم. منتهی در رابطه با نقش و جایگاه "اتحاد نیروها" در معادله سرنگونی نظر دیگری دارم. یعنی درست برعکس تحلیل علی ناظر، اتفاقاً اتحاد واقعی نیروهای سرنگونی طلب را تنها به شرط حضور فعال آنها در داخل کشور میسر می دانم. به عبارت دیگر، در شرایط مشخص کنونی و بدلیل غیرقابل قیاس بودن توان و ظرفیت نیرویی و نظامی سازمان چند ده هزار نفره ای مثل مجاهدین با گروه ها، احزاب و سازمان های بسیار کوچکتر و مهمتر از همه غیبت تمامی آنها در داخل کشور، مسئله اتحاد نیروها در معادله سرنگونی از یک نقش مبنایی برخوردار نبوده و علیرغم ضرورت بی قید و شرط آن، دارای ارزش تعیین کننده نیست. یعنی در یک رابطه شرط و مبنایی صرف، جایگاه یک نقش تاثیرگذارنده را دارد و نه بیشتر.

در گذشته هم انقلابیون همواره بر اتحاد در صحنه عمل تاکید داشته اند. برای مثال دو نیرویی که در پهنه تئوری حتی ممکن است به خون هم تشنه باشند! در صورت قرار گرفتن زیر تهاجم بلافصل یک دشمن مشترک، برآستی چه چاره ای به جز پشت به پشت جنگیدن با دشمن برایشان متصور می باشد؟ دو تهاجم نظامی رژیم به عراق از جبهه شمال در بهار و پاییز سال ۶۲ که با هدف جارو کردن نیروهای مستقر در کردستان بدخل خاک عراق صورت گرفت و مقاومت مشترک تمامی نیروهای سیاسی حاضر در منطقه را بدنبال داشت، بیان همین واقعیت است.

**با عنایت به مطالب بالاست که من راه حل برون رفت از این تنگنای موجود و تبدیل پروسه فروپاشی رژیم به سرنگونی سازمانیافته تحت کنترل نیروهای انقلابی را در پیوند سر با بدنه می دانم.**

تحلیل مندرج در نامه سرگشاده اخیر به مجاهدین خلق نیز مبتنی بر این باور است که این مهم چه به لحاظ نیرویی و لجستیک و چه به لحاظ توان ایدئولوژیک و تشکیلاتی، تنها و تنها از عهده مجاهدین برمی آید و لا غیر. اینکه این پیوند سر با بدنه هنوز صورت نگرفته است، اینکه جنبش دانشجویی و کارگری و معلمین هنوز بی سر است و با هم ارتباط ندارد، اینکه جنبش دانشجویی یا هنوز در مجموع خود، در دو خرداد در جا می زند و یا در گذار از خاتمی دست بدامن تصویر پیشوای بزرگ مردم ایران در پنجاه سال پیش می گردد، اینکه اعتراضات توده ای تداوم زنجیروار ندارد و ...

فراتر از آنکه ریشه در ناتوانی مجاهدین و ضعف آنان داشته باشد، منبعث از یک "پیچ استراتژیک" است. این پیچ باید گشوده شود. در دستور قرار گرفتن "سازماندهی قیام" و قائل شدن نقش مکمل برای "ارتش آزادی" بجای تلقی حرکت های توده ای بعنوان مکمل عملیات ارتش آزادیبخش به مثابه یگانه ابزار سرنگونی شاید زیاد هم بی معنی نباشد.

بیژن نیابتی، ۱۲ بهمن ۱۳۸۱